شرق روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

یک کتاب، یک نویسنده: گفت‌وگوی احمد غلامی با مرتضی مبلغ، درباره کتاب «تا نجوای خدا با او»

مقام نجوا

کتاب «تا نجوای خدا با او» نوشتهٔ مرتضی مبلغ تفسیری عرفانی از سه داستان حضرت موسی (ع) است که به بازخوانی سه ماجرای اصلی در حیات موسی پرداخته است. فصل نخست، روایت بخشی از حیات موسی است، که در آن، موسی به سوی کوه طور می‌رود و با خدا سخن می‌گوید. فصل دوم، ماجرای رفتن موسی به میقات است که باز خدا در آنجا با وی سخن می‌گوید. و فصل سوم، ماجرای همراهی موسی با خضر در یک سفر روحانی است که ماجراهای فراطبیعی در آن رخ می‌دهد. مبلغ معتقد است که این سه ماجرا سرشار از دقایقی هستند که مسئله برخورد دو جهان انسانی و الوهی را مطرح می‌کنند. بازخوانی مبلغ نمونه‌ای از تفسیر باطنی از متن قرآن است که به‌تعبیر او در عین حال مبتنی بر متن قرآن است و از این جهت، با بخشی از سنت تفسیر عرفانی که بر تجربه‌های شخصی اهل عرفان مبتنی است تفاوت دارد. مبلغ معتقد است که پشت تمام نظام‌های انسانی از جمله نظام‌های اجتماعی و سیاسی، انگاره‌های الهیاتی یا مبانی الهیاتی است؛ متافیزیکی وجود دارد و حتی آنان که متافیزیک را نفی می‌کنند پشت تفکرشان نوعی متافیزیک است. از این‌رو باور دارد که الهیات در سرنوشت بشر مهم است و می‌کوید در دنیای جدید که سرشار از اضطراب است با تمام پیشرفت‌ها و تکامل و توسعه از نظر تکنولوژی، همچنان اضطراب عمیقی پنهان است که حاصل بی‌معنایی است.

عکس: سیدمرتضی شرق

تا نجوای خدا با او
تفسیری عرفانی از سه داستان موسی
برپایهٔ متن قرآن
سید مرتضی مبلغ
نشر هرمس

شما در دوره اصلاحات، معاون سیاسی امنیتی وزارت کشور بودید و پس از آن هم در سال‌های اخیر اغلب در مورد مسائل سیاسی، انتخابات‌ها و به طورکلی مسائل مربوط به جامعه تحلیل کرده و نظر داده‌اید. در این میان چه شد که به فکر تألیف کتاب آن‌هم کتابی قرآنی با عرفانی افتادید؟

من از همان ابتدا که دست و پایی در مسائل سیاسی داشتم، در مسائل فلسفی و عرفانی هم کار می‌کردم. در واقع رشته اصلی من عمدتاً فلسفه و عرفان بوده و قرضی است که هم فلسفه و عرفان است. بنابراین همیشه دنبال این بودم که فرصتی پیدا کنم تا در چهارچوب مسائل اجتماعی بتوانم به این حوزه که تخصص اصلی‌ام است بپردازم. این انگیزه اصلی‌ام در نوشتن این کتاب بود.

کتاب «تا نجوای خدا با او» که چندی پیش از طرف نشر هرمس منتشر شد و مخاطب با خواندن کتاب متوجه نام زیبای آن می‌شود، چون به لحظه‌ای اشاره دارد که موسی به صورت بطنی و آرام‌آرام، به صدای خدا نزدیک شده و این صدا به نجوا تبدیل می‌شود. در کتاب هم مفصل در مورد نجوا و ندا بحث کرده‌اید و ابعادم را در این کشف‌وقوف کنید که به این مقوله بپردازیم، اما پیش از آن به سراغ تفسیر عرفانی برویم. تفسیر عرفانی زیادی تاکنون منتشر شده‌اند، تفاوت شما با دیگران در تفسیر عرفانی از داستان حضرت موسی رفتید؟

به طور کلی دو نوع تفسیر داریم: تفاسیر ظاهری و باطنی - عرفانی. دیدها تفسیر ظاهری داریم که رویکردهای مختلفی نظیر ادبی، بلاغی، روایی یعنی بر اساس روایات، علمی، فلسفی، فلسفی و کلامی وجود دارد. ولی تفسیری که مستقیماً مبتنی بر متن باشد و متن را برای بازگشایی معانی مختلف آیات اساس کار قرار دهد، کم داریم. تفسیر مشهوری که حول این مسئله است «المیزان» است. وجه بارز این تفسیر این است که بر اساس متن، آیات را بازگشایی کرده است. اساس قرآن این است که از عالم غیب خبر می‌آورد. نیوت، یعنی اینکه پیامبر از عالم غیب برای انسان‌ها می‌آورد. در عالم ظاهر هستند کسی خبر می‌آورد، بنابراین حقایق قرآن در باطن قرآن است. در واقع از ملکوت عالم، این حقایق به قلب پیامبر نازل می‌شود و به زبان مردم بازگشایی و بازگو می‌شود. اما اگر بخواهیم معانی باطنی قرآن را دریابیم، مجبور هستیم به رویکرد باطنی و عرفانی و واردِ قرآن شویم. تفاسیر ظاهری حدود یک‌سوم از دریای سطحی از حقایق باقی می‌ماند و البته وجود این تفاسیر لازم هم هست چون مخاطب اینجا عموم مردم هستند و همه باید بتوانند از آن بهره ببرند. اما از سویی دیگر حقایق اصیل و گسترده، و کوه‌های بلندی که پشت ظاهر آیات هست مغفول می‌ماند. مبلغ معتقد است که این کوه‌ها و قله‌ها را تفسیر ظاهری باید بیان کنیم. با تفسیر ظاهری نمی‌توان به لایه‌های معانی اصیل و واقعی آیاتی از قرآن در مورد قیامت و بهشت و جهنم و حقایق آخرت بحث می‌کند. یرخی حتی آیات خیلی ظاهری و بعضی هم براساس قرآن و روایات باطن دارند. شنیده‌اید که می‌گویند قرآن هفت بطن دارد و هر بطن، هفتاد بطن دارد که در واقع کثرت را می‌رساند. تفسیر باطنی و عرفانی اکثسکشمار و ازشمند عمق و بطن‌هایشان حتی اصیل‌تر هستند و بعضی‌ها کمتر. ولی یک خلا اساسی را آنجا وجود دارد و آن اینکه مبنای مشخص و روشنی را که برای مخاطب قابل توضیح باشد ندارند و عمدتاً براساس برداشت، فهم و ذوق دریافت با مکاشفه فرد مفسر از آیات است که البته بسیاری‌شان هم فرهیخته‌اند ولی مشکلشان این است که انسجام معنایی ندارند. ممکن است حتی دریک تفسیر از یک آیه برداشت‌های مختلفی وجود داشته باشد که متفاوت و گاهی متعارض هستند. تفسیرهای مختلفی که می‌بینیم نسبت به هم گاهی تناقض و تعارض دارند. همین‌طور نظم منطقی و یک روش روشن و مشخص را نمی‌توان نسبت. بنابراین اینها همیشه در حاشیه مانده و فقط برای بعضی از خواص معادار هستند که آن خواص هم باید حدی از دریافت را داشته باشند که بتوانند خود را بازیابی و تشخیص دهند. در این میان یک خلا بزرگ وجود دارد و آن اینکه از یک طرف تفاسیر فقهی به طور طبیعی از بخش اعظم حقایق قرآنی و کوه‌های ناب مربوط به عالم هستی غافل هستند و امکان ورود ندارند. تفاسیر باطنی هم نیز عمدتاً شخصی و ذوقی و روشمند نیستند. همیشه در حاشیه مانده و مورد اعتنای جدی قرار نمی‌گیرند. همچنین از اتجا که قابل تبیین برای مخاطبین نیست یک فهم درستی از آن نیمد نمی‌کند به همین دلیل به حاشیه می‌رود. کاری که در این کتاب صورت شده این است که نگاه باطنی را با چند ویژگی دنبال کرده است. یکی اینکه روشمند است یعنی روش مشخصی دارد. براساس زبان و حقایقی که در داستان‌ها هست مبانی روشن نظری دارد. دوم اینکه براساس متن است یعنی غین تفسیر ظاهری متن با متن. این هم براساس متن است. یعنی هر حقیقتی که روش شده و هر واژه‌ای که رمزگشایی شده بر اساس متن قرآن استنتاج و استحصال شده است. دیگر اینکه انسجام معنایی و منطقی دارد یعنی با منطق پیش می‌رود. درست است که می‌گویند عرفان فوق طور عقل است ولی به هرحال یک جا می‌شود با منطق هم آن را توضیح داد. البته این کار کمی صعب است و مشکل است. ولی شروع شده و تا پنج سال دیگر کار پیش برود.

انتظار ندارم به حافظه رجوع کنید و پاسخ بدهید. اما می‌خواهم سائلی بزنید که برداشت شما از تفاسیر ظاهری و عرفانی چه مواردی هستند تا مخاطبان متوجه تفاوت این دو بشوند. شاید اینجا بتوان نقلی زد به این بحث که می‌گویند تفسیر قرآن به قرآن و یا قرآن با قرآن. شاید این هم در دیدگاه شما باشد که در قرآن تفسیر قرآن به قرآن است که تفسیر عرفانی و ذوقی این خطر را به همراه دارد که مشخص شود و برای برجیز از این مسئله معتقدید که تفسیر باید روشمند باشد. در مورد روش‌هایی که استفاده کرده‌اید توضیح بدهید.

اجازه دهید ابعاد دیدی ماجرا را باز کنم تا بهتر بتوانم به سؤال شما پاسخ بدهم. مبلغ در تفاسیر داریم: دارایی، اگر به همین سه حیطه‌ای که مستقیماً به موسی و هارون مربوط می‌شود، در مورد اندکی در تفاسیر ظاهری روزنه‌هایی باز شده و وارد مسائل مبانی هم شده است. اما در کل فقط همین ظاهر را توضیح می‌دهد. مثلاً حضرت موسی خانواده خودش را حرکت داد، شب به جایی رسیدند که سرد و تاریک بود. حضرت نوری را دید و به خانواده‌اش گفت می‌روم آتشی بیاورم که گرم شویم. آنجا که می‌رود ندایی می‌رسد و الی آخر. اینها به صورت ظاهری یعنی مثل داستانی که می‌توانیم توضیح داده می‌شود. این تفسیر می‌گوید ندایی می‌آید که با موسی حرف می‌زند که نوراد وادی مقدس است. یا غیره. اما از نظر باطنی تفسیر متفاوت می‌شود یعنی واژه به واژه اینها به درواقع واژه‌های قرآن هم که از آیات باید واقشایی و بازگو می‌شود. واقعاً حضرت موسی می‌گوید «إِنِّي آنَسْتُ نَارًا»، چرا واژه «آنَسْتُ» به کار رفته و چرا مثلاً نگفته «رأیتُ»؟ معنی آنَسْتُ برای انسان قرآن و کتاب‌های الهی که این واژه‌ها را معنی می‌کرده‌اند، مشخص می‌شود و بعد نسبتش با موسی و خانواده و ابلیه می‌گوید من نوع پرمعنایی بیاورم معلوم می‌شود که خیلی فراتر از اینها است. چه ظاهر این آتش است ولی بعد معلوم می‌شود که خیلی فراتر از اینها است. واقع موسی به اینکه آنها می‌رود بر اساس تعابیر گفته شده که موسی یک جا به سمت آتش می‌رود و ندایی می‌آید می‌گوید «فلما جاءها» یعنی اتکار یعنی متوقر موسی می‌کنند پشت تفکرشان نوعی متافیزیک است. از این‌رو باور دارد که الهیات در سرنوشت بشر مهم است و می‌گوید در دنیای جدید که سرشار از اضطراب است با تمام پیشرفت‌ها و تکامل و توسعه از نظر تکنولوژی، همچنان اضطراب عمیقی پنهان است که حاصل بی‌معنایی است.

شما در دوره اصلاحات، معاون سیاسی امنیتی وزارت کشور بودید و پس از آن هم در سال‌های اخیر اغلب در مورد مسائل سیاسی، انتخابات‌ها و به طورکلی مسائل مربوط به جامعه تحلیل کرده و نظر داده‌اید. در این میان چه شد که به فکر تألیف کتاب آن‌هم کتابی قرآنی با عرفانی افتادید؟

من از همان ابتدا که دست و پایی در مسائل سیاسی داشتم، در مسائل فلسفی و عرفانی هم کار می‌کردم. در واقع رشته اصلی من عمدتاً فلسفه و عرفان بوده و قرضی است که هم فلسفه و عرفان است. بنابراین همیشه دنبال این بودم که فرصتی پیدا کنم تا در چهارچوب مسائل اجتماعی بتوانم به این حوزه که تخصص اصلی‌ام است بپردازم. این انگیزه اصلی‌ام در نوشتن این کتاب بود.

کتاب «تا نجوای خدا با او» که چندی پیش از طرف نشر هرمس منتشر شد و مخاطب با خواندن کتاب متوجه نام زیبای آن می‌شود، چون به لحظه‌ای اشاره دارد که موسی به صورت بطنی و آرام‌آرام، به صدای خدا نزدیک شده و این صدا به نجوا تبدیل می‌شود. در کتاب هم مفصل در مورد نجوا و ندا بحث کرده‌اید و ابعادم را در این کشف‌وقوف کنید که به این مقوله بپردازیم، اما پیش از آن به سراغ تفسیر عرفانی برویم. تفسیر عرفانی زیادی تاکنون منتشر شده‌اند، تفاوت شما با دیگران در تفسیر عرفانی از داستان حضرت موسی رفتید؟

به طور کلی دو نوع تفسیر داریم: تفاسیر ظاهری و باطنی - عرفانی. دیدها تفسیر ظاهری داریم که رویکردهای مختلفی نظیر ادبی، بلاغی، روایی یعنی بر اساس روایات، علمی، فلسفی، فلسفی و کلامی وجود دارد. ولی تفسیری که مستقیماً مبتنی بر متن باشد و متن را برای بازگشایی معانی مختلف آیات اساس کار قرار دهد، کم داریم. تفسیر مشهوری که حول این مسئله است «المیزان» است. وجه بارز این تفسیر این است که بر اساس متن، آیات را بازگشایی کرده است. اساس قرآن این است که از عالم غیب خبر می‌آورد. نبوت، یعنی اینکه پیامبر از عالم غیب برای انسان‌ها می‌آورد. در عالم ظاهر هستند کسی خبر می‌آورد، بنابراین حقایق قرآن در باطن قرآن است. در واقع ملکوت عالم، این حقایق به قلب پیامبر نازل می‌شود و به زبان مردم بازگشایی و بازگو می‌شود. اما اگر بخواهیم معانی باطنی قرآن را دریابیم، مجبور هستیم به رویکرد باطنی و عرفانی و واردِ قرآن شویم. تفاسیر ظاهری حدود یک‌سوم از دریای سطحی از حقایق باقی می‌ماند و البته وجود این تفاسیر لازم هم هست چون مخاطب اینجا عموم مردم هستند و همه باید بتوانند از آن بهره ببرند. اما از سویی دیگر حقایق اصیل و گسترده، و کوه‌های بلندی که پشت ظاهر آیات هست مغفول می‌ماند. مبلغ معتقد است که این کوه‌ها و قله‌ها را تفسیر ظاهری باید بیان کنیم. با تفسیر ظاهری نمی‌توان به لایه‌های معانی اصیل و واقعی آیاتی از قرآن در مورد قیامت و بهشت و جهنم و حقایق آخرت بحث می‌کند. یرخی حتی آیات خیلی ظاهری و بعضی هم براساس قرآن و روایات باطن دارند. شنیده‌اید که می‌گویند قرآن هفت بطن دارد و هر بطن، هفتاد بطن دارد که در واقع کثرت را می‌رساند. تفسیر باطنی و عرفانی اکثسکشمار و ازشمند عمق و بطن‌هایشان حتی اصیل‌تر هستند و بعضی‌ها کمتر. ولی یک خلا اساسی را آنجا وجود دارد و آن اینکه مبنای مشخص و روشنی را که برای مخاطب قابل توضیح باشد ندارند و عمدتاً براساس برداشت، فهم و ذوق دریافت با مکاشفه فرد مفسر از آیات است که البته بسیاری‌شان هم فرهیخته‌اند ولی مشکلشان این است که انسجام معنایی ندارند. ممکن است حتی دریک تفسیر از یک آیه برداشت‌های مختلفی وجود داشته باشد که متفاوت و گاهی متعارض هستند. تفسیرهای مختلفی که می‌بینیم نسبت به هم گاهی تناقض و تعارض دارند. همین‌طور نظم منطقی و یک روش روشن و مشخص را نمی‌توان نسبت. بنابراین اینها همیشه در حاشیه مانده و فقط برای بعضی از خواص معادار هستند که آن خواص هم باید حدی از دریافت را داشته باشند که بتوانند خود را بازیابی و تشخیص دهند. در این میان یک خلا بزرگ وجود دارد و آن اینکه از یک طرف تفاسیر فقهی به طور طبیعی از بخش اعظم حقایق قرآنی و کوه‌های ناب مربوط به عالم هستی غافل هستند و امکان ورود ندارند. تفاسیر باطنی هم نیز عمدتاً شخصی و ذوقی و روشمند نیستند. همیشه در حاشیه مانده و مورد اعتنای جدی قرار نمی‌گیرند. همچنین از اتجا که قابل تبیین برای مخاطبین نیست یک فهم درستی از آن نیمد نمی‌کند به همین دلیل به حاشیه می‌رود. کاری که در این کتاب صورت شده این است که نگاه باطنی را با چند ویژگی دنبال کرده است. یکی اینکه روشمند است یعنی روش مشخصی دارد. براساس زبان و حقایقی که در داستان‌ها هست مبانی روشن نظری دارد. دوم اینکه براساس متن است یعنی غین تفسیر ظاهری متن با متن. این هم براساس متن است. یعنی هر حقیقتی که روش شده و هر واژه‌ای که رمزگشایی شده بر اساس متن قرآن استنتاج و استحصال شده است. دیگر اینکه انسجام معنایی و منطقی دارد یعنی با منطق پیش می‌رود. درست است که می‌گویند عرفان فوق طور عقل است ولی به هرحال یک جا می‌شود با منطق هم آن را توضیح داد. البته این کار کمی صعب است و شروع و آغاز تفسیر عمدتاً بنابر سلیقه و ذوق است یک سر ویژگی کار پیش برود.

انتظار ندارم به حافظه رجوع کنید و پاسخ بدهید. اما می‌خواهم سائلی بزنید که برداشت شما از تفاسیر ظاهری و عرفانی چه مواردی هستند تا مخاطبان متوجه تفاوت این دو بشوند. شاید اینجا بتوان نقلی زد به این بحث که می‌گویند تفسیر قرآن به قرآن و یا قرآن با قرآن. شاید این هم در دیدگاه شما باشد که در قرآن تفسیر قرآن به قرآن است که تفسیر عرفانی و ذوقی این خطر را به همراه دارد که مشخص شود و برای برجیز از این مسئله معتقدید که تفسیر باید روشمند باشد. در مورد روش‌هایی که استفاده کرده‌اید توضیح بدهید.

اجازه دهید ابعاد دیدی ماجرا را باز کنم تا بهتر بتوانم به سؤال شما پاسخ بدهم. مبلغ در تفاسیر داریم: دارایی، اگر به همین سه حیطه‌ای که مستقیماً به موسی و هارون مربوط می‌شود، در مورد اندکی در تفاسیر ظاهری روزنه‌هایی باز شده و وارد مسائل مبانی هم شده است. اما در کل فقط همین ظاهر را توضیح می‌دهد. مثلاً حضرت موسی خانواده خودش را حرکت داد، شب به جایی رسیدند که سرد و تاریک بود. حضرت نوری را دید و به خانواده‌اش گفت می‌روم آتشی بیاورم که گرم شویم. آنجا که می‌رود ندایی می‌رسد و الی آخر. اینها به صورت ظاهری یعنی مثل داستانی که می‌توانیم توضیح داده می‌شود. این تفسیر می‌گوید ندایی می‌آید که با موسی حرف می‌زند که نوراد وادی مقدس است. غیره. اما از نظر باطنی تفسیر متفاوت می‌شود یعنی واژه به واژه اینها به درواقع واژه‌های قرآن هم که از آیات باید واقشایی و بازگو می‌شود. واقعاً حضرت موسی می‌گوید «إِنِّي آنَسْتُ نَارًا»، چرا واژه «آنَسْتُ» به کار رفته و چرا مثلاً نگفته «رأیتُ»؟ معنی آنَسْتُ برای انسان قرآن و کتاب‌های الهی که این واژه‌ها را معنی کرده‌اند، مشخص می‌شود و بعد نسبتش با موسی و خانواده و ابلیه می‌گوید من نوع پرمعنایی بیاورم معلوم می‌شود که خیلی فراتر از اینها است. چه ظاهر این آتش است ولی بعد معلوم می‌شود که خیلی فراتر از اینها است. واقع موسی به اینکه آنها می‌رود بر اساس تعابیر گفته شده که موسی یک جا به سمت آتش می‌رود و ندایی می‌آید می‌گوید «فلما جاءها» یعنی اتکار یعنی متوقر موسی می‌کنند پشت تفکرشان نوعی متافیزیک است. از این‌رو باور دارد که الهیات در سرنوشت بشر مهم است و می‌گوید در دنیای جدید که سرشار از اضطراب است با تمام پیشرفت‌ها و تکامل و توسعه از نظر تکنولوژی، همچنان اضطراب عمیقی پنهان است که حاصل بی‌معنایی است.

درست است. وقتی کتاب را می‌خوانم واژه را ست با سمت راست یا قدرتمند بودن دست راست تفسیر شده و این با جای مبارک یا مکان مقدس همگی به شکل زنجیره‌ای به هم متصل شده و بیان و تفسیر شما اینها را درهم‌تنیده و شکل داده است. اما در صورت دانش بشری محدود است. با این دانش محدود چطور امکان دارد به تجربهٔ وحیانی دست پیدا کرد؟ مگر اینکه بحث را برگذاریم که در آینده کسانی این کار را بی بگیرند و امکان دارد تفاسیر دیگری به این تفاسیر اضافه کنند. شما در مقدمه کتاب به زبان اشاره کردید: آنچه انسان را از موجودات دیگر متفاوت می‌کند. همین‌طور از زبان شناسی و آرای پل ریکور. ویتگنشتاین و هایدگر استفاده کرده‌اید که هر کدام دیدگاه‌های خاص خودشان را در مورد زبان دارند به خصوص هایدگر که خیلی می‌تواند در بحث ما کارگشا باشد. جرا سراغ بحث‌هایی رفتید که می‌شود کفت به‌نوعی به الهیات اروپایی مربوط است و چگونه اینها را با بحث تفسیر عرفانی خودمان منطبق می‌کنید؟

اساس مطلبی که در مقدمه آمده به خاطر این است که در دوران مدرن، یعنی بعد از دکارت و به خصوص کانت، به تدریج یک پارادایم معرفت‌شناسی در مورد نکته به زبان حاکم شد. دکارت در معرفت‌شناسی، «من» را محور معرفت قرار داد و همه چیز براساس آن شکل گرفت. کانت این را تکمیل کرد و یک «من» استعلایی تعریف کرد و تمام معارف بشر را بر آن قرار داد. او متافیزیک یعنی بی‌برند به حقیقت خارجی را از معرفت سلب کرد و کفت با ساخت نمی‌توانیم به آن برسیم و سعی کرد از طریق اخلاق، راه را تثبت کند ولی در پارادایم معرفت‌شناسی به به خصوص کانت آن را نتیج داد.ارتباط معرفت‌شناسی با معنا قطع شد. معنا چیزی است که با مقولات پیشینی که وجود دارد و جارچوب ذهن من شکل می‌کیرد و معرفت هم حسی است و باید از طریق حواسمان با جهان بیرون بخورد. ولی این بیود با جهان اثری در ذهن ما می‌کذارد و ذهن ما در جارچوب خودش با مقولات پیشینی، معرفت را شکل می‌دهد. بنابراین از طریق آن معنا و معرفت نمی‌توانیم به هستی بی‌ببریم. بنابراین پارادایم معرفت‌شناسی، متافیزیک را نفی کرد و کفت با معنا به هستی نمی‌رسیم و شکافی بین معنا و هستی برقرار کرد و ماجرای فلسفه این‌طور پیش رفت. به این هم اشاره کنم که پارادایم اول متافیزیکی و هستی‌شناسی بود. پارادایم دوم مربوط به جهان مدرن است که معرفت‌شناسی است. پارادایم سوم مربوط به دوران معاصر و فلسفه‌های زبانی است که هنوز جرا حل مسئله نیازن آوردند و کفتند از اساس زبان مطرح است که دنیایی از بحث اینها وجود دارد. متتهی این پارادایم زبانی در کام اول پارادایم معرفت‌شناسی را تعبیق بخشید و مستحکم‌تر کرد. ملا ویتگنشتاین با نظریه تصویری معنای خودش، بحث زبان را به کوناکون مطرح کرد که کفت ما نمی‌توانیم با جهان ما فقط کزاره‌های معنادار را می‌توانیم با زبان بیان کنیم و جرا چیزی که فقط معنی باشد مهمل است و مثل یک صوت است و معنی ندارد. او کفت که تمام حقایق دیگر یعنی عواطف و احساسات قابل بیان نیستند. اینها خودشان را فقط نشان می‌دهند و بازنمایی می‌کنند ولی نمی‌توانیم آنها را در قالب کزاره دریابیم. این نظر خیلی معناشناسی و معرفت‌شناسی را تعبیق بخشید و تحکیم کرد. ولی کمی‌کم اقق‌های جدیدی با این پارادایم زبان‌شناسی پیش‌روی انسان‌ها باز شد. خود ویتگنشتاین در نظریه دومش حقایق دیگری راجع به جهان مطرح کرد. البته از نظر اولش برنکشت به حقایق دیگری را جز از بیان مطرح کرد و به طرح بازی‌های زبانی پرداخت و همچنین زبان کنشی و رفتاری را مطرح کرد. او کفت زبان کلی اینها دیگر دارد و فقط این نیست که کار تصویری کند. در معرفت‌شناسی نظرش این بود که زبان کار تصویری از حقیقت حسی خارجی می‌کند. ولی ابعاد دیگر هم دارد. این نظر این بار با بار دوم با تمرکز بر زبان، ذهن را مطرح کرد و تمام اینها معانی باطنی و لایه‌های خفی معنایی دارند که بشر بدون زبان خیلی اثاع دارد. فیلسوف‌های مختلف بحث‌های خاص در این زمینه کردند. در میان فیلسوفان قاره‌ای هایدگر دارای دیدگری برای زبان مطرح کرد. او کفت نه‌تنها شکافی بین معنا و هستی نیست. بلکه معنا و هستی درهم‌تنیده هستند و در واقع معنا از هستی تراویده می‌شود. تعبیر «زبان خانه وجود است» را در کتاب آورده‌اند یعنی وجود این خانه تحقق پیدا می‌کند و زبان است که این را به ظهور می‌رساند. در واقع قبلا در نگاه تصویری و مفهومی این تلقی وجود داشت که زبان کزاره‌ای است که با آن می‌توانیم مفاهیم ذهنی را بازکویم اما در دنیا این معکوس شد. یعنی این تلقی به وجود آمد که زبان آن‌قدر جدی بود و بازنمایی حقیقتش ابعاد مختلف دارد که وجود انسان را زبان ظهور پیدا می‌کند و بازنمایی می‌شود. نه اینکه ما با زبان معانی‌مان را بازکشایی و بازنمایی کنیم. درواقع این زبان است که ما را بازنمایی می‌کند. یعنی بحث زبان خیلی عمق پیدا کرد و رابطه دقیق بین هستی و معنا ایجاد شد. هایدگر این شکاف را برداشت و بعد دنباله‌روهایش مسائل مختلف دیگری را مطرح کردند و ابعاد جدیدی از زبان و نسبت زبان با هستی، معنا، واقعیت و حقیقت مشخص شد. قبلا نسبت زبان فقط با حقایق حسی بود. اما در این روند کم‌کم افق‌های جدیدی از حقایق جدید پیش‌روی انسان در نسبتش با زبان باز شد و این شکاف برداشته شد به این بحث مفصلی است. در ادامه این بحث در هر اندیاد و شرح هم آمد که قبلا جزء عرفای خیلی عمق می‌شد و کاری به حقیقت نداشت. با بحث‌های جدید، قیلسوفان جدید آمدند و درباره ماهیت آن، هنر، شعر، ادبیات و حتی اسطوره‌ها بحث کردند که بنابراین اینکه کلی حقایق معنایی وجود دارد و داستان فقط این نیست که یک قصه‌ای بیوند. بلکه حقایقی را که با زبان مفهومی و ابیزاری نمی‌توانیم بیان کنیم در قالب داستان می‌توان بیان کرد. به طور خیلی برجسته‌تر داستان‌های مقدس هستند که یک نشانت هاکلامی و داستانی‌شان. یک حقیقت است که با زبان عادی و مفهومی نمی‌شود آنها را بیان کرد و اگر بخواهیم این‌کونه بیان کنیم، خیلی تقلیل پیدا می‌کند و سطحی می‌شود. عمق این حقایق را در قالب داستان‌ها می‌شود بیان کرد و زبان خاص هنری و شعری و به‌خصوص داستانی این ویژگی را دارد و به طور اخص در این در متون مقدس و از منظر ما در قرآن قابل مشاهده است. درست است که قرآن از زبان پیامبر است اما مستقیم کلام الهی است. یقینه متون مقدس را افراد دیگری به زبان ما بسیار آنجریان یا جیزهایی که مثلاً از حضرت عیسی یا موسی می‌دانستند نوشته‌اند، ولی قرآن تنها متنی است که مستقیما به خداوند انتساب دارد. پس زبان را از این جهت مطرح کردم که روش کنیم زبان جقدر اهمیت و ابعاد دارد و این را ارتباط بدهیم به سنت خودمان که متاسفانه همیشه در حاشیه بوده است. آنجا نشان دادیم همین حقایق که امروز با پارادایم فلسفه زبانی و ابعاد مختلف آن مطرح است. بنابراین هر نظامی به خصوص شکل خیلی جدی‌تر و عمیق‌تر در سنت عرفانی ما وجود دارد. اینکه چه تلاهی به زبان می‌شود و این نکاه ابعاد مهمی دارد. یک مورد خیلی شفاف‌تکیز که دارم کمتر مورد توجه بوده این است که در قرآن حقایق خالق همه هستی است اما خیلی جاها نمی‌کوید من خالق می‌کنم، ولی پیامبرانی خلقت می‌کوید قول من این است. «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». می‌کوید قول ما این است که تا یک جیز را اراده کردیم می‌کوییم بشو و می‌شود. همه این ساختارنا و تحقق هستی را در قالب بیان می‌کند. قول همان زبان است. این خیلی معنی عمیقی دارد که تمام موجودات عالم کلمات الهی هستند یعنی همین واژه‌ها یا کزاره‌هایی که از زبان خدا امده‌اند مورد می‌شود. حضرت عیسی به زبان آنان کامل تا سنگ و جوب و درخت همه کلمات الهی هستند. اینها اهمیت زبان را در ادبیات عرفانی و قرآنی نشان می‌دهد که یک مبنایی می‌شود برای اینکه ما بتوانیم با زبان به آن نکاه وارد کنیم که زبان جقدر ابعاد دارد. نکته بعدی اینکه در ادبیات عرفانی و قرآنی سلسله مراتبی در طول هم هستند و بعضی‌هایشان با هم تناظر و تطابق دارند. یعنی هر مرتبه پایینی جلوه، تجلی و صورت مرتبه بالاتر است تا به مراتب متعالی‌تر و ذات احدیت برسد که منشأ همه هستی است. در این بین واژه‌هایی که حقایق این جهان را بیان می‌کنند خیلی متفاوت هستند. مثلاً همین قلم و کتاب، آب، تخت، کرسی، عرش به همین معانی عادی که در این جهان استفاده می‌کنیم و معنی خاص خودش را دارد، عیناً در همه جهان‌ها همین‌ها هستند ولی حقایق آن جهان را بیان می‌کنند. مثلاً ما یک کتاب عادی مثل همه کتاب‌های دیگر داریم اما یک کتاب هست هم داریم که مربوط به عالم ملکوت است. اسم هر دو کتاب است ولی این کتابی که در دست ما است حقایق طبیعی مادی این جهانی را بیان می‌کند و آن کتاب حقایق ملکوتی و متعالی را بیان می‌کند. از اینجا است که می‌کوییم «الکتاب ایات بینات». بنابراین هر نسبت که واژه‌ها در عوالم دیگر به شکل مجازی یکی با تمثیلی باشند. در حالی که در نکاه متعارف تصور می‌شود خیلی از واژه‌های مربوط به عالم ملکوت نمادین هستند یا استعاری به شمار می‌آیند. چون استعاری بعدا معنای مدرنی هم پیدا کرد که همان ابعاد جدید زبان در داستان‌ها است. بر اساس نکاه متعارف گفته می‌شود که واژه‌ها یا آیه‌هایی که حقایق باطنی را می‌کویند، نمادین، مجازی و کنایی هستند در حالی که بحث‌های جدید و بحث‌های عرفانی نشان می‌دهد که اینها عین واقعیت را بیان می‌کنند یعنی نام یا کزاره‌های مربوط به خود واقعیت هستند.

همان‌طور که در اینجا می‌کوییم صندلی و به یک صندلی خاص اشاره می‌کنیم، در آنجا هم واژه‌ها یا کزاره‌هایی که به کار می‌رود عین واقعیت آنجا را نشان می‌دهد نه اینکه تمثیل آنها باشد. من این بحث‌ها را در کتاب کمی بازکشایی کرده‌ام و نشان داده‌ام که رابطه معنا و زبان با هستی این‌قدر عمیق می‌شود. به این علت بحث زبان و زبان مدرن را مطرح کردم تا اهمیتش را نشان دهم و بعد آن را به ادبیات عرفانی و قرآنی ربط دادم و با این انکاره زبان‌شناختی وارد بحث‌های بعدی شدم.

بحث خوبی مطرح شد و در همین رابطه سؤالی برای من پیش آمد. در این سه داستان با سه فضای متفاوت مواجه هستیم که با هم مرتبط‌اند. اما نکته مهم اینکه راوی این داستان‌ها حضرت محمد (ص) است که سوم شخص است و قهرمان داستان‌ها اول شخص است که حضرت موسی (ع) است. در مورد جریان سوم شخص و اول شخص بودن و سیر حرکت آن در این سه داستان توضیح بدهید.

البته راوی اصلی خود خدا است. راوی کل قرآن خداست و اگر هم جایی پیامبر چیزی می‌کوید خدا می‌کوید که پیامبر کفت یا خدا می‌کوید پیامبر این حرف را بکو. در داستان هم همین‌طور است. مثلا وقتی می‌کوید «اذ رنا نـاراً» یا «فلما قضی موسـی الأجل»، اینها را خدا بیـان می‌کند. حالا یک بحث این اسـت که خدا اینها را بـرای محمد بیان می‌کند و می‌خواهد حقایـق تاریخی و معنوی و ملکوتی را به پیامبر بکوید که برای مردم بازکو کند. درواقع هم برای خودش تجلیات معنوی رخ بدهد و هم برای مردم بیان کند. بنابراین اصل راوی خداوند است. جایی که خداوند می‌خواهد داسـتان را برای پیامبر بیان کند، مسـتقیم به پیامبر خطاب می‌کند و در اینجا پیامبر اول شـخص و مخاطب است. ولی وقتی واژه داستان می‌شود، در آنجا موسی قهرمان داستان است. موسـی اسـت که می‌کوید «فلما قضی موسی الأجل وسار باهله» وقتی مهلتش تمام شد و اهل خودش را حرکت داد و الی آخر. اینجا دیگر همه جیز موسـی می‌شود. درست است که این برای پیامبر روایت می‌شود اما قهرمان داستان حضرت موسی است.

مفهوم محوری سه داستانی که در کتاب انتخاب کردید جیست؟

یکی از مصادیق بارز نکاه عرفانی به تجارب وحیانی و روحانی مربوط می‌شـود. وقتـی یک پیامبر تجربه وحیانی می‌کند یعنی حقایـق مربوط به تجربه‌اش به خدا متصل شده و وقتی حرف می‌زند، مصداق بارز و عینی یک امر ملکوتی است. درسـت است که ظهور خارجی یک پیامبر همین هم‌بطور اسـت. منلا در داسـتان موسی و خضر، تجربه وحیانی نیست اما یک تجربه ملکوتی بسیار متعالی است. یعنی تجربه روحانی غیر وحیانی اسـت. به خاطر این جنبه‌ها این داستان‌ها مورد توجه بودداند یعنی داسـتانی که تجربه وحیانی یا روحانی باشد که مسـتقیما وجه ملکوتی داشته باشـد تا انکاره‌ای که برای این نوع تفسـیر پیش کرفته‌اید را بتوانیم مسـتقیما دنبال کنیـم و نکوییـم ظاهر و باطن ما جیست. اینها همه وجه باطنـی دارد یا وجه باطنی‌اش غلبه دارد.

در کتاب اشاره می‌کنید مفهوم محوری این سه داستان، ندا است.

نه. فقط قسمت اول داستان حضرت موسی با ندا شروع می‌شود.

در همین مورد توضیح بدهید. چون بخش اصلی کتاب همان روایت اول است. علت اینکه این بخش حجم بیشـتری دارد این است که در شش سوره ماجرای حضرت موسی بیان شده است.

ماجرای دوم دریک سوره است.

یک سوره و چهار آیه است. در ماجرای حضرت خضر ده